



چه بر سر شبیه‌ترین مردم به پیامبر (ص) آوردند؟

شب و روز هشتم ماه محرم بنا بر سنت تاریخی به حضرت علی اکبر، فرزند رشید امام حسین (ع) تعلق دارد؛ جوانی که خلقت و خلقت شبیه‌ترین مردم زمان به پیامبر (ص) بود؛

تابناک: شب و روز هشتم ماه محرم بنا بر سنت تاریخی به حضرت علی اکبر، فرزند رشید امام حسین (ع) تعلق دارد؛ جوانی که خلقت و خلقت شبیه‌ترین مردم زمان به پیامبر (ص) بود؛ اما لقمه‌های حرام چشم اشقیا را کور کرده بود تا فرزندان رسول خدا را با خون رنگین کنند و این جوان رشید نیز اینچنین در خیل شهدای کربلا جای گرفت و در مسیر حق در اوج مظلومیت به شهادت رسید.

در مورد زندگانی حضرت علی اکبر (ع) نیز اختلاف است؛ مثلاً سن ایشان را برخی زیر ۲۰ سال و برخی ۲۵ یا ۲۷ یا ۲۹ سال نوشته‌اند. ایشان چهره‌ای نورانی و پیشانی پهن داشتند که موهای ایشان از روی نرمه‌ای گوش بیشتر نبوده است. این خصوصیات ظاهری ایشان است که ویژگی‌های ظاهری برای ما نسبت به خصوصیات اخلاقی از درجه اهمیت کمتری برخوردار است. با شبیه‌ترین مردم به پیامبر (ص) چه کردند؟

در وصف فضایل حضرت علی اکبر (ع) همین بس که دشمنان مدحش کردند چه رسد به دوستان. مورخین نقل کرده‌اند زمانی که لشکر عمر سعد چهره حضرت را دیدند گفتند: فتبارک الله احسن الخالقین. این قدر حضرت علی اکبر شبیه پیامبر (ص) بودند که لشکر عمر سعد گمان کردند پیامبر (ص) است که حضرت علی اکبر (ع) فرمود: «انا علی بن الحسین بن علی (ع)» و بعد بحث ولایت و توحید را عنوان کرد و فضایل امام حسین (ع) را توصیف فرمود.

فضایل حضرت علی اکبر (ع) به قدری بود که در زیارت عاشورا به ایشان سلام داده شده است: «السلام علی الحسین و علی بن الحسین» لفظ علی بن الحسین اشاره به وجود با برکت حضرت علی اکبر (ع) دارد و قبر حضرت نیز پایین قبر امام حسین (ع) است.

حضرت علی اکبر (ع) از نظر اخلاق هم شبیه‌ترین فرد به پیامبر (ص) بوده است. از نظر منطق هم شبیه‌ترین فرد به پیامبر (ص) بوده است. گفتار پیامبر به فرموده قرآن از روی هوای نفس نبوده امام حسین در وصف علی اکبر فرمود: «علی اکبر شبیه‌ترین فرد از نظر گفتار به پیامبر است یعنی ماینطق علی الهوی (بدون هوای نفس) است» و در ادامه فرمود: «وکننا اذاشفقناالی بنیک نظرناالی وجهه / خدا این پسر را با این ویژگی به میدان می‌فرستم هرگاه دلمان برای پیامبر تنگ می‌شد، به جمال او نگاه می‌کردیم».

حضرت علی اکبر (ع) چنان مقام ویژه‌ای نزد امام حسین (ع) داشت که ایشان علی رغم آنکه هیچ گاه نفرین نکرده بود، بعد از شهادت حضرت علی اکبر (ع) بر لشکریان یزید نفرین کرد و فرمود: «قطع الله رحمک» و نفرین کرد که خدا عمر سعد را مقطوع النسل کند.

نوشته‌اند تا اصحاب زنده بودند، تا یک نفرشان هم زنده بود، خود آن‌ها اجازه ندادند یک نفر از اهل بیت پیغمبر، از خاندان امام حسین، از فرزندان، برادر زادگان، برادران، عموزادگان به میدان برود. می‌گفتند اجازه بدهید ما وظیفه مان را انجام بدهیم، وقتی ما کشته شدیم خودتان می‌دانید. اهل بیت پیغمبر منتظر بودند که نوبت آن‌ها برسد.

وقتی آخرین فرد از اصحاب اباعبدالله شهید شد، یکباره ولوله‌ها و فریادها از میان جوانان خاندان پیغمبر افتاد. همه از جا حرکت کردند. نوشته‌اند: «فجعل یودع بعضهم بعضا» شروع کردند با یکدیگر وداع کردن، خدا حافظی کردن، دست‌زدن به گردن یکدیگر انداختن، صورت یکدیگر را بوسیدن.

از جوانان اهل بیت پیغمبر اول کسی که موفق شد از اباعبدالله کسب اجازه کند، فرزند جوان و رشیدش علی اکبر بود. این جوان خدمت پدر آمد و گفت: «پدر جان! به من اجازه جهاد بده». درباره بسیاری از اصحاب، مخصوصاً جوانان، روایت شده که وقتی برای اجازه گرفتن نزد حضرت می‌آمدند، حضرت به نحوی تعلل می‌کرد (مثل داستان قاسم که بسیار شنیده‌اید) ولی وقتی که علی اکبر می‌آید و اجازه میدان می‌خواهد،

حضرت فقط سرشان را پایین می‌اندازد و جوان روانه میدان شد.
با شبیه ترین مردم به پیامبر (ص) چه کردند؟

مورخان اجماع دارند که جناب علی اکبر با شهادت و از جان گذشتگی بی نظیری مبارزه کرد. پس از آنکه مقدار زیادی مبارزه کرد، خدمت پدر بزرگوارش آمد - که این جزء معمای تاریخ است - که مقصود چه بوده و برای چه آمده است؟

گفت: پدر جان! «العطش»! تشنگی دارد مرا می‌کشد، سنگینی این اسلحه مرا خیلی خسته کرده است، اگر جرعه‌ای آب به کام من برسد، نیرو می‌گیرم و باز حمله می‌کنم.

این سخن، جان اباعبد الله را آتش می‌زند، امام معصوم می‌گوید: پسر جان، بین دهان من از دهان تو خشک تر است، ولی من به تو وعده می‌دهم که از دست جدت پیغمبر آب خواهی نوشید. این جوان می‌رود به میدان و باز مبارزه می‌کند.

هنگام جنگ، این رجز را می‌خواند که نشان دهنده روح بلند و درک عمیق اوست ؛

انا علی بن الحسین بن علی
نحن و رب البيت اولى بالنبي

تالله لا يحكم فينا ابن الدعي
اضرب بالسيف احامى عن ابي
ضرب غلام هاشمي عربي

مردی است به نام حمید بن مسلم که به اصطلاح راوی حدیث است، مثل یک خبرنگار در صحرای کربلا بوده است. البته در جنگ شرکت نداشته، ولی اغلب قضایا را او نقل کرده است. می‌گوید: کنار مردی بودم. وقتی علی اکبر حمله می‌کرد، همه از جلو او فرار می‌کردند. او ناراحت شد، خودش هم مرد شجاعی بود، گفت: قسم می‌خورم اگر این جوان از نزدیک من عبور کند، داغش را به دل پدرش خواهم گذاشت. من به او گفتم: تو چکار داری، بگذار بالاخره او را خواهند کشت. گفت: خیر. علی اکبر که آمد از نزدیک او بگذرد، این مرد او را غافلگیر کرد و با نیزه محکمی آنچنان به علی اکبر زد که دیگر توان از او گرفته شد به طوری که دست هایش را به گردن اسب انداخت، چون خودش نمی‌توانست تعادل خود را حفظ کند.

در اینجا فریاد کشید: «یا ابتاه! هذا جدی رسول الله» / پدر جان! الآن دارم جد خودم را به چشم دل می‌بینم و شربت آب می‌نوشم». اسب، جناب علی اکبر را در میان لشکر دشمن برد، اسبی که در واقع دیگر اسب سوار نداشت. رفت در میان مردم. اینجاست که جمله عجیبی نوشته اند: «فاحتمله الفرس الى عسكر الاعداء فقطعوه بسيوفهم اربا اربا».

پیکر علی اکبر با شمشیرهای دشمن قطعه قطعه شد. وقتی امام بر بالین او رسید که جان باخته بود. صورت بر چهره خونین علی اکبر نهاد و دشمن را باز هم نفرین کرد: «قتل الله قوما قتلوك...» و تکرار می‌کرد که: «علی الدنیا بعدک العفا» و جوانان هاشمی را طلبید تا پیکر او را به خیمه گاه حمل کنند. علی اکبر، نزدیک ترین شهیدی است که با حسین «ع» دفن شده است. مدفن او پایین پای ابا عبد الله الحسین «ع» قرار دارد و به این خاطر ضریح امام، شش گوشه دارد.